

فلسفه احکام، تعارض یا تعاضد

علم و دین

عباس گوهری*



مقدمه

از جمله دغدغه‌های دینداران، حفظ عقاید دینی در برابر هجوم شبهات و اشکالات فراوان است. این اشکالات می‌تواند از جانب ملحدان یا حتی پیروان ادیان دیگر باشد. نظری اجمالی به تاریخ ادیان، گویای این مسئله است که این اشکالات از ابتدای ظهور ادیان آغاز شده و تا کنون ادامه داشته و پایان‌ناپذیر است. از جمله مهم‌ترین تعارضات و شبهات مطرح شده برای مومنان، تعارض میان عقاید دینی و گزاره‌های علمی است. گفتنی است از یک سو، پیشرفت خارق‌العاده علوم پس از رنسانس و پرده‌برداری از حقایق عالم هستی را نمی‌توان انکار کرد و از سوی دیگر، تعارض (هر چند ظاهری) میان برخی گزاره‌های علمی و حقایق دینی، امری

*. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

غیر قابل انکار است؛ و حال بر متدینان است که برای رفع این تعارض، بپا خیزند. این تعارض، از مسائل مهم در حوزه الهیات و فلسفه دین و کلام جدید است و با عنوان‌هایی نظیر: «عقل و وحی»، «ایمان و تعقل» و «علم و دین» از آن یاد می‌شود.

آدمی با توجه به فطرت خداگونه‌اش، خداگوا است و گرایش او به دین، امری فطری است که در ذات او نهاده شده است. از سویی، طرح پرسش و کنجکاوای در امور عالم نیز از لوازم ذات آدمی است. با جمع این دو گرایش فطری می‌توان گفت آدمی، هم در پی دین است و هم در پی علم، و تعارض این دو را بر نمی‌تابد و هیچ یک را نیز نمی‌تواند به کناری نهد. این امر، ویژه دین خاصی نیست و به تمامی ادیان مربوط می‌شود؛ ولی آنچه مسلم است این است که سرنوشت تعارض علم و دین در اسلام، بسیار متفاوت از آن چیزی است که در مسیحیت گذشته است. اسلام دینی است که بر تعقل و تعلیم و تعلم تکیه دارد. نخستین آیات قرآن که برای تمامی مسلمین حجت است، مردم را به فراگیری علم و دانش می‌خواند و پیروان خود را به علم‌آموزی، هر چند در چین و حتی در صورت حرب‌ها و درگیری‌ها تشویق می‌کند.

بنابراین، دینداران مسلمان همواره جهت رفع این تعارض گام برداشته و حتی با توجیحات علمی دستور دینی، کوشیده‌اند تعالیم دینی را علمی جلوه دهند. از این رو تلاش متدینان مسلمان در مواجهه با تعارض علم و دین، در دو بخش قابل اشاره است:

الف. تلاش جهت رفع تعارض میان گزاره‌های دینی و علمی.

ب. تلاش جهت توجیه علمی گزاره‌های دینی و اثبات این نکته که تمامی دستورهای دین علاوه بر خشنودی باری تعالی به یک توجیه علمی نیز تکیه دارد و از نظر تجربی، عبث نیست. آنچه در این مقاله در پی بیان آن هستیم، اشاره به تلاش مومنان در بخش دوم است و اینکه آیا یافتن توجیحات علمی جهت گزاره‌های دینی، امری صواب و به نفع دین است، یا امری زیانبار؟ آیا باید در پس هر دستور دینی، توجیه علمی نیز موجود باشد؟ آیا اگر چنین توجیه علمی‌ای وجود نداشته باشد، چنین امری از سوی خداوند عبث است؟ اگر هر گزاره دینی یک فلسفه علمی نیز داشته باشد، پشتوانه محکمی برای دین یافته‌ایم؟ نگارنده در این مقاله کوشیده است به پرسش‌های مذکور پاسخ دهد؛ هر چند این مسئله، به مجال و تفصیل گسترده‌تری نیاز دارد.

تحلیل واژه‌های علم و دین

آنچه مسلم است این است که پیش از هر چیز باید مراد از دو واژه کلیدی این بحث (علم و دین) بیان شود. علم در لغت به معنای دانایی و دانش و معرفت است و آنچه در مباحث علم و دین رخ می‌نمایند، تعریف پوزیتیویستی از علم است. در این کاربرد، علم معادل واژه science است؛ یعنی همان علوم تجربی. اساسا پس از رنسانس و هجسه بیکن و سایر تجربیون به منطق ارسطویی، برخی علم را معادل علوم تجربی به شمار آوردند.^۱

پوزیتیویست‌ها پا را از این نیز فراتر گذاشته و دانش بشری قابل اعتماد را به قضایای تجربی منحصر کردند و گفتند غیر از آگاهی تجربی هیچ آگاهی دیگری نمی‌توان داشت.^۲

دانشمندان در تعریف اصطلاحی از واژه علم، دچار اختلافات فراوان شده‌اند که این امر

قابل توجه است؛ از جمله این افراد، «پوپر» است که اساسا هدف علم را یافتن تفاسیر

رضایت‌بخش برای پدیده‌های محتاج به تفسیر می‌داند.^۳ به نظر وی، ملاک علمی بودن یک

مسئله، ابطال‌پذیر بودن آن است؛ همچنین حدس‌هایی علمی است که ابطال‌پذیر باشد.^۴

اگر به تعریف‌های گوناگون از علم بنگریم، آنچه به عنوان اوصاف علوم تجربی باقی

می‌ماند، عبارت است از:

۱. علم فقط با واقعیات عینی و رویدادهایی سر و کار دارد که قابل مشاهده و تکرار شدنی است.

۲. علم، قلمروی محدود دارد و با دانشی که از راه مشاهده و به روش علمی کسب شدنی نیست، متفاوت است.

۳. هدف علم، شناخت حقیقت مطلق نیست؛ بلکه نظریه‌سازی است و نظریه در واقع همان حقیقت نسبی است.

۴. علم درباره ارزش‌ها داوری نمی‌کند؛ زیرا این کار از صلاحیت آن بیرون است.

۵. علم پایه فلسفی مخصوصی دارد که عبارت از مکانیسم و علت‌گرایی است.

۶. علم، معرفت نظام‌یافته، منظم، سنجیده و روشمند است.

۷. علم زبان مخصوص به خود دارد که به سبب وضوح و عدم ابهام آن، در همه دنیا

فهمیده می‌شود.

۸. علم، تجربه‌پذیر، تحقیق‌پذیر و ابطال‌پذیر است.

۹. علم موجب پیش‌بینی و پیش‌بینی مسبب عمل است.^۵

دین نیز در لغت به معنای عبادت، انقیاد خضوع، اطاعت، جزا، شریعت، اسلام، توحید، ورع، عادت و شان، ذلت و قهر، غلبه و استیلا و رسم و قانون آمده است.^۶

نظام‌های اعتقادی، چه الهی و چه غیر الهی، از نظر قرآن دین نامیده می‌شود.^۷ از آنجا که دین امری ماهوی نیست، ارائه تعریفی جامع از آن بسیار دشوار است و تعریف‌های گوناگون از دین، حاکی از این واقعیت است.

«براین ویلسون» دین را چنین تعریف می‌کند:

دین مجموعه‌ای از باورها، رویکردها، تلقی‌ها، فعالیت‌ها، نهادها و ساختارهایی است که به امر ماورای طبیعی یا ماورای طبیعت مربوط است.^۸

همچنین «رونالد گرین» در تعریف دین می‌گوید:

دین متضمن اعتقادات، جهت‌گیری‌ها و اعمالی است که بشر را به عوامل فوق طبیعی یا حقایق مقدس و متعالی مربوط می‌سازد. دین به امری می‌پردازد که آن را مسئله تفسیرپذیری خوانده‌اند که خود شامل پرسش‌های همیشگی در مورد حقیقت نهایی و هدف جهان طبیعی نیز معنای مرگ و رنج است.^۹

با توجه به پراکندگی‌های فراوان در تعریف دین «ویلیام آلستون» برای تعریف دین چنین روشی را پیشنهاد می‌کند:

هر چند نمی‌توان مرز مشخص و دقیقی بین دین و غیر دین ترسیم کرد، اما بهترین شیوه تعریف دین این است که یک الگوی مشخص دینی را برگزینیم و ابعاد و خصایص آن را به دقت شرح دهیم؛ آنگاه موارد مشکوک را با آن مقایسه کرده و وجوه اشتراک و افتراق هر مورد را با الگوی مورد نظر مشخص سازیم. بدین ترتیب دین، پدیده‌ای ذومراتب و مفهومی تشکیکی می‌شود که بر طیفی از پدیده‌هایی که بعضی دینی‌تر از بعضی دیگرند اطلاق می‌شود. اما با این همه، هیچ نقطه و مرز مشخصی که جداکننده دین از غیر دین باشد، وجود نخواهد داشت.

آلستون بر اساس این روش، فهرستی از خصایص دین‌ساز را به شرح زیر ارائه می‌دهد:

۱. اعتقاد به موجود ماورای طبیعی.

۲. تمایز امر قدسی از امر دنیوی.

۳. شعائری که پیرامون امور مقدس متمرکزند.
۴. مجموعه قواعد اخلاقی که خدایان ضامن اجرای آن هستند.
۵. احساسات خاص دینی مانند: خشیت، حیرت، احساس گناه و شکر که در حضور امور مقدس و در انجام شعائر پدید می‌آید.
۶. عبادت و سایر شکل‌های ارتباط با خدایان.
۷. دیدگاه کلی درباره جهان به منزله یک کل و مقام انسان در آن. (جهان بینی)
۸. ارگانیسم‌های کم و بیش کلی از زندگانی انسان که بر پایه دیدگاه جهانی بنا شده است. (ایدئولوژی)

۹. گروه اجتماعی متحد به یاری عوامل پیشین. (امت یا کلیسا)^{۱۰}

با توجه به تعریف‌های گوناگون علم و دین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که دین یک امر ماورایی قدسی و غیر قابل ابطال و علم امری انسانی، ابطال‌پذیر و تجربی است؛ البته میان دین و فهم دینی باید قایل به تمایز و تفاوت بود.

«خداوند حکیم است»

از جمله اوصافی که قرآن کریم به خداوند نسبت می‌دهد، صفت حکمت است. خداوند هرگز موجودی را عبث خلق نمی‌کند. خلقت حتما هدفی در پی دارد و اوامر و نواهی حضرت حق نیز بی‌هدف و بوج نیست. هر دستوری که از او به ما می‌رسد، هدفی دارد. غایتمندی اوامر و نواهی خداوند امری مسلم است؛ زیرا او علم مطلق و قدرت مطلق است و هیچ مانعی در عالم وجود در مقابل او موجود نیست؛ بنابراین چه در بعد هستی‌شناسی و چه در بعد صدق و کذب گزاره‌های دینی ناظر به اعمال آدمی، خداوند غرض و غایتی دارد؛ هرچند این غایت متوجه او نیست و منفعت آن نصیب آدمی می‌شود.

با این اوصاف، دینداران کلیه احکام فرعی را دارای غایتی می‌دانند و هیچ یک از آنها را عبث و بی‌فایده نمی‌شمرند؛ حتی کوچک‌ترین دستورهای خداوند، هدف خاصی را دنبال می‌کند و حتما منفعتی برای نوع بشر در پی دارد.

حال پرسش اصلی این است که این منافع که در پی اوامر و نواهی خداوند به بشر می‌رسد چیست؟ از چه سخنی است؟

نخستین پاسخی که به این پرسش داده می‌شود، این است که احکام دین برای رشد و

تکامل آدمیان وضع شده است. این نمایشی است که در نهایت به سود انسان‌ها است. تمامی دستورهای خداوند ناظر به منافع راستین آدمیان است؛ اگرچه ایشان به ظاهر از این دستورات ناراضی باشند.^{۱۱} هیچ سودی از این اوامر و نواهی متوجه ذات حضرت حق نیست. این پاسخی است که تمام دینداران به این پرسش می‌دهند؛ زیرا در غیر این صورت اگر سودی از این احکام و دستورها متوجه باری تعالی شود، وی نیازمند به شمار می‌رود. و واجب‌الوجود نخواهد بود. حال با توجه به مقدمات زیر:

۱. خداوند عالم مطلق است.
۲. خداوند قادر مطلق است.
۳. خداوند خیرخواه بشر است.
۴. ترجیح بلا مرجح محال است.

آیا نمی‌توان قائل شد که خداوند احکامی را برای بشر وضع می‌کند که علاوه بر وصول به هدف غایی سعادت بشر، اهداف جزئی دیگری را نیز در پی داشته باشد؟ برای مثال، اگر خداوند ما را از خوردن شراب منع می‌کند، صرف این نهی و عمل به آن، موجب سعادت بشر و رضای خدا است؛ ولی آیا نمی‌توان گفت غرض دیگر خداوند در منع میخوارگی، عدم ضرر و زیان آدمیان از عواقب شراب‌خواری است؟ در حقیقت این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند در نهی خود، شراب را انتخاب کرد نه مایع دیگری را؟ در مورد اوامر حق تعالی در احکام نیز چنین امری مطرح است. فرض کنیم دو فعل A و B، هر دو برای امر آدمیان به اتیان آن در مقابل خداوند قرار دارند. A فقط برای آزمایش انسان‌ها و تربیت نفوس آنها در اتیان اوامر خدا مفید است و خودش هیچ حسن ذاتی ندارد؛ ولی B علاوه بر اینکه یک فرمان الهی است و اجرا یا عدم اتیان آن سبب سعادت و شقاوت آدمیان است، یک ویژگی دیگر نیز دارد و آن سبب سعادت و شقاوت آدمیان است، یک ویژگی دیگر نیز دارد و آن این است که از یک منفعت ذاتی برخوردار است. در حقیقت گردن نهادن به امر یا نهی B علاوه بر کسب رضای خداوند، در زندگی دنیایی انسان نیز موثر است و مثلا سبب طول عمر او یا بهبود سلامت جسمانی و روحانی او خواهد شد. حال خدای حکیم برای امر و نهی آدمیان، کدام یک از این دو را انتخاب می‌کند؟ با توجه به مقدمات گذشته، قطعاً B را. البته اگر در کنار این دو فعل، فعل C نیز وجود داشته باشد که از B کامل‌تر بوده و بهره‌های بیشتری نصیب انسان

کند، آنچه مورد امر قرار می‌گیرد C است. این سیر ادامه دارد؛ تا جایی که کامل‌ترین فعل مورد امر و نهی خداوند قرار گیرد و آن به عنوان احکام عملی دین جهت اجرا به آدمیان ابلاغ شود. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که احکام اجرایی دین از میان افعال فراوان برگزیده شده و علاوه بر اینکه اتیان آنها به نفع و مصلحت اخروی آدمیان است، در معیشت دنیایی ایشان نیز منشأ اثر بوده و مصلحت ذاتی دارد.

بنابراین خداوند بهترین دستورات ممکن را برای ما گزینش و ارسال کرده است. احکامی که علاوه بر گردن نهادن به آنها، به جهت اجرای اوامر و نواهی الهی که موجب کمال و سعادت بشر است، خود نیز به موجب حسن ذاتی یا قبح ذاتی (نواهی) نتایج و ثمرات فراوان برای آدمی در پی دارند و مصالح فراوانی از رهگذر آنها نصیب آدمیان می‌شود. خدایی که عالم مطلق و قادر مطلق و خیرخواه بشر است، حتماً بهترین امر و نهی‌ها را برای انسان برخواهد گردید؛ البته با در نظر گرفتن محدودیت‌های عالم ماده و ملاحظات دیگر؛ برای مثال اگر خداوند امر به روزه می‌کند و از انسان‌ها می‌خواهد با یک نظم خاص از خوردن و آشامیدن امساک کنند، علاوه بر کسب رضای خدا، فواید دیگری نظیر سلامت و صحت بدن نیز از رهگذر آن نصیب انسان می‌شود. روایات منقول از پیامبر (ص) و ائمه (ع) همواره به برخی از این فواید اشاره داشته‌اند که ما از آن با عنوان فلسفه احکام یاد می‌کنیم.

پس می‌توان گفت تمام احکام الهی یعنی اوامر و نواهی حتماً شامل حسن و قبح ذاتی‌اند و از دو جهت آدمی باید به اتیان آن بپردازد:

۱. این اوامر، الهی هستند و اتیان اوامر الهی و گردن نهادن به منهیات الهی سبب سعادت انسان است.

۲. این دستورات و احکام، حسن و قبح ذاتی دارند و گردن نهادن به آنها، منافع دیگری علاوه بر کسب رضای خداوند برای انسان به ارمغان می‌آورد.

برداشت برخی دینداران متجدد از فلسفه احکام

پس از رنسانس و در پی بیان تعارضات فراوان میان علم و دین، دینداران متجددی که هم توشه‌ای از علم داشتند و هم بهره‌ای از دین، مشفقانه در پی دفاع از دین در مقابل هجوم‌های متجددان ضد دین برخاستند و با بیانی علمی در پی محکم کردن اعتقادات دینی برآمدند.

ایشان نه تنها تعارض علم و دین را بر نتافتند، بلکه رای به تعاضد علم و دین داده و تمام تلاش خویش را به کار گرفتند تا همگام با جدیدترین دستاوردهای علوم تجربی، نشان دهند که احکام دینی همگی از پشتوانه تجربی برخوردار بوده و فایده‌های تجربی دارد. برای مثال، توجیه این جهانی و تجربی بقای روح پس از مرگ؛ به این بیان که وقتی شخص می‌میرد، بدن او را از کار می‌افتد و محیط فیزیولوژیک متلاشی می‌شود؛ ولی محیط پسیکولوژیک او که در اجتماع ریشه و شاخه پیدا کرده و پیوندهای شخصیت او را تشکیل داده است، باقی خواهد ماند.^{۱۲} یا تلاش جهت نشان دادن این نکته که تمامی آنچه جهان امروز از آن به عنوان اصول حقوق بشر یاد می‌کند، در اسلام و قرآن موجود است؛^{۱۳} همچنین جست و جوی احادیث با این انگیزه که احادیثی یافت شود که مستقیماً به یافته‌های علمی اشاره داشته باشد؛ همانند بیان امام صادق (ع) در مورد موجودات زنده‌ای که از شدت ریزی به چشم دیده نمی‌شوند.^{۱۴}

جالب است در این گونه موارد بیش از آنکه سند حدیث جست‌وجو شود، متن حدیث و مطابقت آن با غرض پژوهشگر اهمیت داشته است. چنین رویکردی را در تفسیر و برداشت‌های مختلف از آیات قرآن نیز می‌توان یافت. مرحوم بازرگان، از جمله مدافعان و مبلغان اسلام و قرآن در عصر حاضر است که برای برقراری ارتباط میان نصوص دینی و یافته‌های تجربی بشر تلاش فراوانی کرده است. وی در مقام بیان توجیه علمی معاد چنین می‌گوید:

در نتیجه ضربه و انفجار شدیدی که وارد می‌شود، کوه‌ها مانند پشم حلاجی شده متلاشی می‌گردد دریاها لبریز می‌شوند، زمین محتویات خود را بیرون می‌ریزد، کرات منفجر می‌گردند، ستاره‌ها مشتعل می‌شوند، تمام ذرات از هم جدا و متفرق می‌گردند. آن روز، روز فصل و جدا شدن ذرات است و هم روز جمع و ترکیب مجدد آنها.

هذا یوم الفصل جمعنا کم و الاولین

این، روز جدایی است که شما و اولی‌ها را جمع کرده‌ایم.

حلول این حادثه که منجر به تشکیل «محیط مساعد» و دنیای جدید می‌گردد، در قرآن تعبیر به «نفخه صور» و دمیدن ناگهانی چیزی شبیه به فوران انرژی تازه مانند کاتالیزور یا انفجار اتم و غیره شده است که اجسام خفته و انرژی‌هایی نهان بیکار افتاده را به جنب و جوش و صورت دیگر در می‌آورد.

فاذا نفخ في الصور نفخة واحدة

پس زمانی که دمیده شود در صور، دمیدن واحد.

آن وقت همگی متفقاً برانگیخته می‌شوند و سیر و سلوک مجدد در عالمی شروع می‌گردد که عوامل رشد و اوضاع و احوال، به مقیاس خیلی عظیمی نسبت به دنیای قبلی بهتر بود برای انسان.^{۱۵}

همان گونه که مشاهده می‌شود، برداشت و تفسیر مرحوم بازرگان از نفخه صور و مقدمات قیامت، یک برداشت کاملاً تجربی است که در تفاسیر مفسران گذشته و روایات، اثری از چنین برداشتی یافت نمی‌شود. در حقیقت، وظیفه تفسیر و تحلیل چنین آیاتی بیش از آنکه بر عهده علمای تجربی باشد، بر عهده فیلسوفان و متکلمان مسلمان است.

امروزه نیز افراد فراوانی می‌کوشند احکام اسلام را توجیه علمی کنند؛ و برای مثال، مشروبات الکلی حرام است، چون عقل را از آدمی گرفته، او را مست می‌کند، خوردن گوشت خوک انگل‌زا است و سبب بیماری بشر می‌شود و توجیهاات دیگری از این قبیل.

حال مسئله اصلی این است که اگر در آینده علم تجربی با پیشرفت‌های روزافزون خود به نتایجی خلاف این نتایج برسد؛ یعنی مثلاً در آینده ثابت شود که گوشت خوک بیماری‌زا نیست یا نوشیدن مشروبات الکلی در حد کم، نه تنها مضر نیست بلکه منافی هم دارد، پاسخ این آقایان چه خواهد بود؟ آیا از نظر فقهی می‌توان حکم به حلیت صادر کرد؟ آیا می‌توان گفت منشأ و علت صدور حکم تحریم، چنین مضراتی بوده است که در صورت برطرف شدن آنها، حکم تحریم نیز خود به خود از بین می‌رود؟ همچنین در برخی موارد که علوم تجربی برخی احکام فلسفی را مضر تشخیص دهد (البته از دیدگاه تجربی) آیا باید از آن احکام دست شست؟ آیا مثلاً در صورت نبود آب و حکم تیمم، علوم تجربی و عقل بشر بدون در نظر گرفتن شرع هرگز قادر خواهد بود چنین حکمی را جعل کند و به منافع تجربی آن پی برد؟ خاک آلود کردن سر و صورت از نظر تجربی، لااقل در عصر حاضر، قابل توجیه است؟ آیا می‌توان صرف جهل علوم تجربی و عدم توجیه مناسب تجربی در پاره‌ای از احکام نورانی اسلام، از آنها صرف نظر کرد؟

از سوی دیگر، چنین متفکرانی علوم تجربی را واقع‌نما فرض کرده‌اند. حال آنکه اگر دو

دسته از قضایای دینی و تجربی را در نظر بگیریم و معتقد شویم یکی از این دو دسته قضایا، گزاره‌های مربوط به عالم خارج نباشد؛ یعنی نقشی غیر از خبر دادن و گزارش از عالم خارج بر عهده داشته باشد، در این صورت توجه دین از سوی علوم تجربی نامربوط خواهد بود. چرا نتوان به چنین عقیده‌ای معتقد شد که علوم تجربی، شانیت اخبار از واقع را ندارند. در واقع اگر در علوم تجربی قائل به اینترومتالیسم (ابزار انگاری) شویم، دیگر توجیهاتی از این دست جایگاهی نخواهد داشت.

مکتب اینترومتالیسم قائل به این معنا است که علم حقیقت‌نما نیست؛ بلکه علم فقط نظریه‌هایی را به ما عرضه می‌کند که برای علم به منزله ابزاری هستند تا به تنظیم پدیده‌ها توفیق یابند. اگر این نظر را بپذیریم، خواهیم گفت که مذاهب، حقیقت را می‌گویند؛ ولی علوم، ابزار تنظیم پدیده‌ها را به دست ما می‌دهند.^{۱۶}

در شیوه این تفکر، از خصلت «حقانیت و صدق» گزاره‌های علمی چشم‌پوشی شده و بر ویژگی «مفید بودن و کارآیی» آنها تاکید می‌شود. گزاره‌های علمی و تجربی، افسانه‌های مفید است. غایت و هدف علم، واقع‌نمایی و تحری به حقیقت نیست و چنین انتظاری هم از آن نمی‌توان داشت. علم و قوانین علمی صرفاً ابزارهایی برای پیش‌بینی پدیده‌ها است. بدین ترتیب در این دیدگاه، واقعیت فیزیکی مطرح نیست. هنر علم ابزارسازی، دادن قدرت محاسبه، قدرت کنترل و تصرف در طبیعت به بشر است.^{۱۷}

بنابراین توجهات معاصران در مورد فلسفه احکام با دیدگاه ابزارانگاری علوم تجربی جایگاهی ندارد.

نتیجه‌گیری

۱. با توجه به تعریف‌های مختلف از علم و غایت علوم تجربی، فقط در صورتی می‌توان گزاره‌های دینی و تجربی را معارض دانست که هر دو را حاکی از واقع بدانیم؛ حال آنکه ابزارانگاری علوم تجربی چنین دیدگاهی را بر نمی‌تابد و لااقل قائلانی دارد. در واقع همگان بر اینکه گزاره‌های تجربی ناظر به واقع‌اند، متفق نیستند.

۲. غایت اصلی در احکام، تعبد است. از آنجا که سعادت نهایی برای بشر، کسب رضوان و رضایت الهی است، فلسفه تمام احکام، کسب رضایت حق تعالی و رضوان او است و همین غایت در اتیان آنها کافی است.

۳. گره زدن احکام لایتغیر به علوم تجربی صحیح نیست؛ چراکه احکام اسلامی عمدتاً ثابتند و علوم تجربی متغیر. همه روزه در جهان علم، گزاره‌هایی که صادق پنداشته می‌شوند، ابطال شده جای خود را به گزاره‌های دیگری می‌دهند؛ حال چگونه می‌توان فلسفه احکام ثابت را به علوم تجربی متغیر گره زد؟

۴. خدای حکیم، برای تربیت نفوس بشر بهترین احکام را برمی‌گزیند؛ یعنی نمی‌توان گفت احکام فرعی اسلام، جز هدف وصول آدمی به سعادت ابدی هیچ خاصیت دیگری ندارد؛ ولی این خاصیت و منافع قطعاً و لزوماً نباید تجربی باشد و در علوم تجربی کشف شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. سروش، عبدالکریم. ۱۳۶۱. علم چیست فلسفه چیست. تهران. پیام آزادی. ج دوم. صص ۱۱-۱۳.
۲. همان. دانش و ارزش. ص ۱۳.
۳. پوپر، کارل ریموند. ۱۳۷۴. شناخت عینی، برداشتی تکاملی. ترجمه احمد آرام. تهران. اندیشه‌های عصر نو. ص ۲۱۵.
۴. همان. حدس‌ها و ابطال‌ها. ترجمه احمد آرام. صص ۷۲-۷۳، ۱۴۱-۱۴۷.
۵. مهدوی نژاد، محمدحسین. دین و دانش. صص ۴۳-۴۴.
۶. ابن منظور، لسان العرب، المجلد الثالث عشر (ذیل واژه دین).
۷. صف (۶۱): ۹؛ اعراف (۷): ۵۱؛ مائده (۵): ۷۷.
۸. براین ر ویلسون. جدال‌نگاری دین و دنیا. ترجمه مرتضی اسعدی. صص ۱۲۶-۱۲۷.
۹. رونالد م، گرین. اخلاق و دین. ترجمه صادق لازیمیانی. ص ۵.
۱۰. فنایی، ابوالقاسم. ۱۳۷۵. درآمدی بر فلسفه دین و کلام جدید. قم. انتشارات اشراق، ج اول، صص ۱۱۳-۱۱۴.
۱۱. عسی آن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشد، حال آنکه خیر شما در آن است. بقره (۲): ۲۱۶.

۱۲. بازرگان، مهدی. راه طی شده. ص ۲۴۱.
۱۳. همان. صص ۱۱۲-۱۲۳.
۱۴. همان. ص ۲۱۹.
۱۵. همان. ص ۲۴۲.
۱۶. سروش، عبدالکریم. بی‌تا. علم و ایمان. نشر مطهری. ص ۳۱.
۱۷. مهدوی‌نژاد، محمد حسین. ۱۳۸۴. دین و دانش. دانشگاه امام صادق. ص ۱۷۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی